

رسول جعفریان

نسخه خوانی (۱۰)

۴۳-۶۲



رسول جعفریان

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب دهمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- متن یادداشت و اشعاری به عنوان ماده تاریخ کاشی کاری ایوان صحن حربین یزید ریاحی از سال ۱۳۳۰ توسط یکی از رجال دوره اخیر قاجاری با نام شجاع السلطان همدانی
- گفتگوی مرحوم بابا قاسم خادم باشی، خادم مسجد جامع عباسی اصفهان با خداوند در صحرائی محشر
- نسخه خطی حاوی اطلاعات و آگاهی هایی درباره امامزاده قاسم تجریش
- متن نوعی وقف نامه در یک مهر
- اشارت یک شاعر صوفی به حضور سپاه روس در ایران
- جنگ اخباری اصولی در شعر صدر الممالک اردبیلی
- اشعار صدر الممالک
- پاسخ میرزای شیرازی به پرسشی درباره صحن حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.

Skimming Manuscripts (10)

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: In the form of the ninth article of a series of publications titled "Skimming Manuscripts", the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

The text of a note and some poems written by one of the recent Qajar period figures called Shoja' os-Soltān Hamedāni in 1330. It is considered to be a chronogram of tiling of the porch of Hor bin Yazid Riyāhi.

The late Bābā Qāsem Khādembāshi's, the servant of Imam Mosque in Isfahan, talking to God in Gathering desert (Sahra-ye Mahshar).

A manuscript which contains some information about Imamzāde Qāsem in Tajrish

The text of a kind of waqfnāme on a stamp.

A Sufi poet's referring to the presence of Russian army in Iran.

The struggle between the Akhbaris and the Usulis in Sadr ol-Mamālek Ardebīli's poem.

Sadr ol-Mamālek Ardebīli's poems.

Mirzā-ye Shīrāzi's answer to a question regarding Hazrat-e Abdolazīm Hasani's porch.

Key words: Skimming manuscripts, manuscript, reading texts.

قراءات في المخطوطات (۱۰)

رسول جعفریان

یقدّم الكاتب في مقاله الحالي - الذي يمثّل الحلقة العاشرة من سلسلة مقالاته عن المخطوطات - نصوص عددٍ من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها.

والنصوص هي:

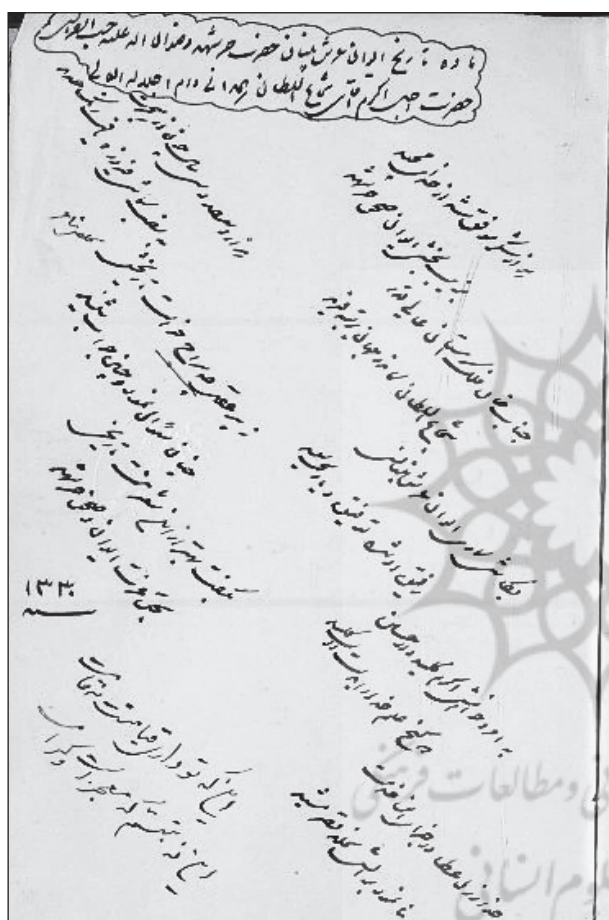
- ۱ - نصوص خواطر وأشعار توثق تاريخ تغليف أرضية صحن مرقد الحربين يزید الرياحی بالكاشی في سنة ۱۳۳۰، وهي لأحد رجال الفترة الأخيرة من العصر القاجاری باسم شجاع السلطان همدانی.
- ۲ - مناجاة المرحوم بابا قاسم خادم باشی، خادم المسجد الجامع العباسی في اصفهان مع الله تعالى في صحراء المحشر.
- ۳ - نسخة خطية تحتوي على معلومات وحقائق عن السيد قاسم - أحد أحفاد الأئمة عليهم السلام - المدفون في تجریش.
- ۴ - نص وثيقة وقفية موجودة في أحد الأختام.
- ۵ - إشارة أحد الشعراء الصوفيين إلى تواجد الجيش الروسي في إيران.
- ۶ - انعكاس صراع الأخباريين والأصوليين في شعر صدر الممالک الأردبیلی.
- ۷ - أشعار صدر الممالک.
- ۸ - جواب الميرزا الشيرازي على أحد الاستفسارات عن صحن السيد عبد العظيم الحسيني عليه السلام.

المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

نسخه خوانی (۱۰)

— رسول جعفریان

ماده تاریخی برای کاشی کاری ایوان صحن حر شهید از سال ۱۳۳۰



روی برگگی از یک نسخه خطی (ش ۴۸۱۷ دانشگاه تهران)، اشعاری به عنوان ماده تاریخ کاشی کاری حرم حربن یزید ریاحی توسط یکی از رجال دوره اخیر قاجاری با نام شجاع السلطان همدانی آمده است. تاریخ آن سال ۱۳۳۰ قمری است. تخلص شاعر هم سراج است.

متن آن یادداشت و اشعار این است:

ماده تاریخ ایوان عرش بنیان حضرت حر شهید رضوان الله علیه حسب
الفرمایش حضرت اجل اکرم آقای شجاع السلطان همدانی - دام اجلاله
العالی:

هزار شکر موفق شد از خدای مجید
به زیب بخشی ایوان صحن حر شهید
جناب خان فلک آستان عالی قدر
شجاع السلطان کاندرا جهان به رتبه فرید
به کاشی کاری ایوان عرش بنیانش
رفیق او شده توفیق و یار بخت سپید
به او و خواهش اکرم کلیددار حسین
که گنج علم خدا را به دست داشت کلید
خدا ز راه عطا در جزای این خدمت
بنا نمود برایش بخلد قصر مشید

هزار و سیصد و سی سال چون از هجرت
به نصب کاشی فیروزه یافت رنگ جدید
ز پیر عقل چو سراج خواست تاریخش
چنان سؤال نمود و چنین جواب شنید
بگفت بهتر از این شعر نیست تاریخی
به حق عزت ایوان و صحن حر شهید

(۱۳۳۰)

گفتگوی خادم جامع عباسی اصفهان با خداوند در صحرای محشر

جنگی را مرور می‌کردم که اشعاری از شاعران صفوی و قاجاری داشت. چهار صفحه آن شامل یک مثنوی، این عنوان را داشت: «مین کلام مرحوم بابا قاسم خادم باشی مسجد جامع عباسی». اینکه مسجد جامع عباسی [واقع در میدان نقش جهان] که زمانی مسجد شاه می‌گفتند و حالا مسجد امام می‌خوانند، خادم باشی داشته و ملقب به این لقب بوده، توجهم را جلب کرد. جستجوی مختصری نشان داد که این شخص شاعر بوده و مثنوی زیر اوست. شرح حالش در آتشکده آذر چنین آمده است: خادم، بابا قاسم. از اهل اصفهان است و همشیره زاده میرنجات، مدتی در مسجد جامع عباسی خادم باشی بود. صحبتش مکرر اتفاق افتاد، مردی نیک نهاد و خوش اعتقاد بود. شعر بسیاری گفته، صاحب دیوان است، اگرچه شعرا خوب نمی‌گفت، اما در فن تاریخ مهارت تمام داشت و در اواخر زمان نادری در اصفهان وفات یافت. تاریخ وفات او این است: «گفت خادم بجنّت آمد باز».

این یک شعر از او دیده و نوشته شد:

به من دشوار شد آخره میخانه پیمودن
به این پیری بکوی می فروشم خانه بایستی

داستان مثنوی زیر را قدیم شنیده بودم؛ اینکه یک اصفهانی زرنگ، در صحرای محشر، این چنین با خدا برخورد کرده است! اکنون دیدم که این شاعر، یعنی خادم باشی جامع عباسی، این حکایت را به نظم درآورده است. وقتی او را برابر میزان و حساب قرار داده و نشانش می‌دهند که گناهانش سنگین است، در برابر این پرسش خداوند که اکنون چه دفاعی از خود داری، وی منکر همه گناهانش می‌شود. یک نکته شهادت ملائکه علیه اوست، اما وی می‌گوید آنها با وی دشمنی داشته‌اند و حتی پیش از خلقتش هم او را متهم به گناه کرده‌اند! بنابراین حرف آنها را قبول ندارد. اعضایش که شهادت می‌دهند، آنها را هم متهم می‌کند که چون اجازه گناه به آنها نداده، اکنون تلافی می‌کنند. به نظر این بنده، «نامه عمل» هم اعتباری ندارد؛ چون کاغذ در شرع اعتباری ندارد! بدین ترتیب همه شهادت‌ها را رد می‌کند. آن وقت خداوند خود شهادت داد. در این وقت، بنده می‌گوید: علم تو را قبول دارم، اما خودت گفته‌ای که هر سخنی با گواه دو شاهد عادل قابل قبول است. اگر کسی را مثل و مانند خود بیاوری، در آن صورت، سخت اثبات خواهد شد. در این وقت خداوند، او را به خاطر نکته سنجی‌اش و اینکه به وحدانیت خداوند اعتقاد دارد بخشید. خادم در اینجا از عرفان ستایش می‌کند و آن راه را خلاصی می‌داند. این متن در جنگ شماره ۴۸۰۸ دانشگاه تهران آمده است.

مِن کلام مرحوم بابا قاسم خادم باشی مسجد جامع عباسی

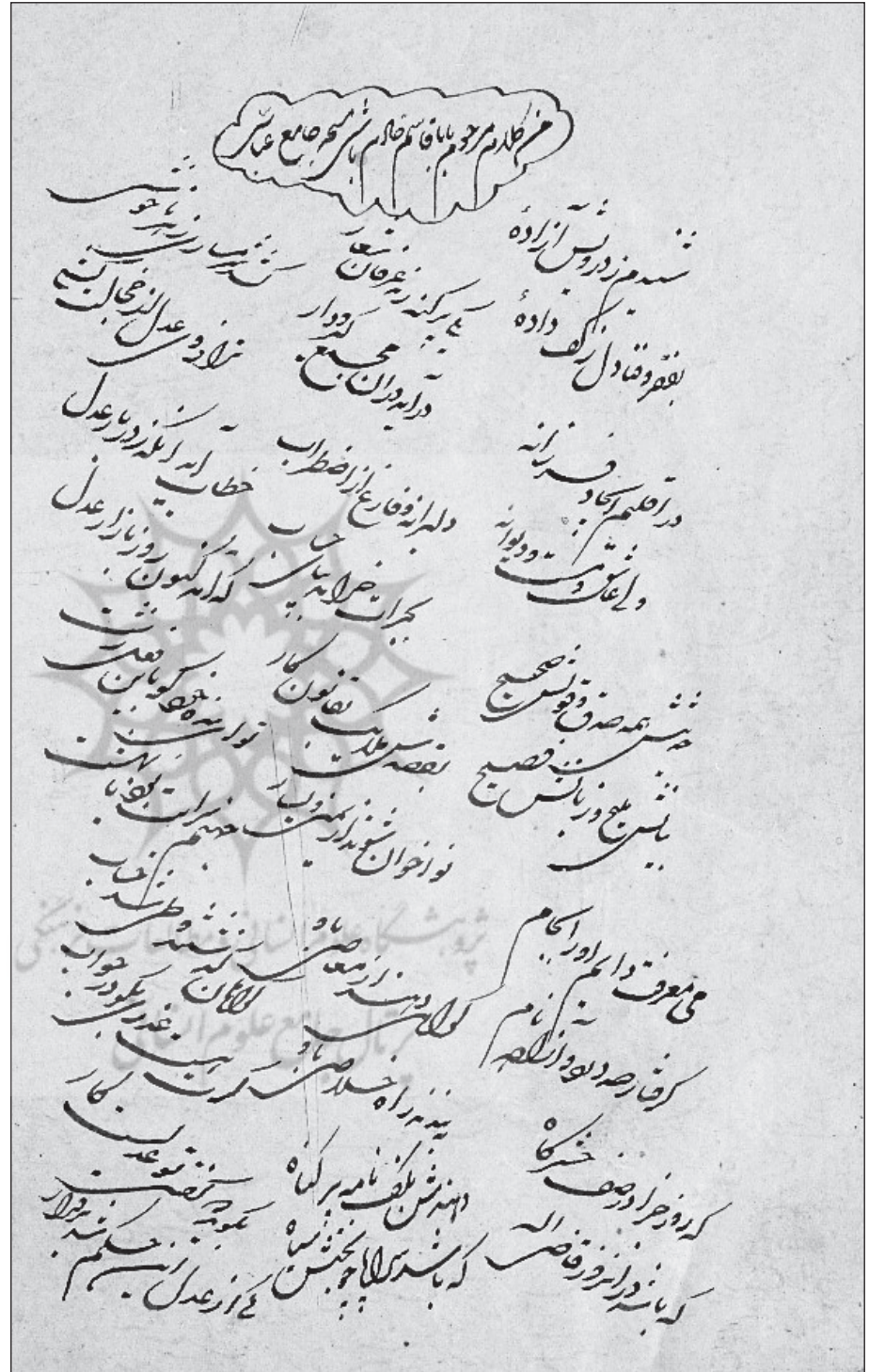
شنیدم ز درویش آزاده‌ای
در اقلیم ایجاد فرزانه‌ای
حدیثش همه صدق و قولش صحیح
می معرفت دایم او را به جام
که روز جزا در صف حشرگاه
یکی پرگنه رند عرفان شعار
دلیرانه و فارغ از اضطراب
به قصدش ملائک به قانون کار
گواهی دهند از معاصی به او
دهندش به کف نامه پرگناه
کشد شرمساری ز هر ناخوشی
خطاب آید آن‌گه ز دربار عدل
توای بنده خود گو به این فعل زشت
گواهان گذشتند و طی شد حساب
بگویند که گفتی تو عدلیست کار
گذارد کسی مدعی را گواه
تو شرعی به ما داده بودی نشان
ملائک به ما از ازل دشمن اند
در این ادعا بندهات صادق است
خصوصاً همین کاتبان عمل
به دنیا چو بودند در کار ما
ز ما غیر اخلاق خود دیده اند
کنون می دهند این شهادت دروغ
هم از نامه جرمم آید چه کار!
بگویند گر اعضا شهادت دهند
و گر هست ای بنده بوالفضول
ز من گوید اعضا ستم دیده اند
به دنیا رساندم به هریک ضرر
نباشد عجب گر به من دشمن اند
ندا آید از داور ذوالمنن
چو من شاهدم آنچه را کرده‌ای
به علمم گرانکار داری بگو
بگویم نیم منکر علم تو

به فقرو فنا دل ز کف داده‌ای
ولی عاشق و مست و دیوانه‌ای
بیانش ملیح و زبانش فصیح
گرفتار صد درد و آزاده نام
که باشد در آن روز قاضی اله
در آید در آن مجمع گیرودار
به جرأت خرامد به پای حساب
نواخوان شوند از یمین و یسار
ببندند راه خلاصی به او
که باشد سرپا چو بختش سیاه
ترازوی عدل از خجالت کشی
که آمد کنون روز بازار عدل
جهنم سرایت بود یا بهشت؟
گرت هست عذری بگو در جواب
کی از عدل این حکم شد برقرار
شود قول او حجّت رسم و راه
کنون نیز باید که باشد همان
به ما پیش از ایجاد تهمت زنند
که قرآن به این مدعا ناطق است
که دارند با ما عناد از ازل
ملازم به رفتار و کردار ما
چو جنسیتی نیست، رنجیده اند
ندارد چراغ عداوت فروغ
که کاغذ ندارد به شرع اعتبار
در اثبات جرمی که خود دیده اند
در آن جرح و تعدیل ورد و قبول
که محکوم حکم بسی بوده اند
چو از فعل نیک و چو از کار شر
که در حقم این سان گواهی دهند
که داری به علم من آیا سخن؟
در آن گرچه پوشیده‌ام پرده‌ای
که سازم عیان جمله را موبه مو
که آگاهم از علم و از حلم تو

ولی شاهد عادل واحدی!
 به یک عدل ثابت شود کی گناه؟
 که دور از مَثوبم! کنی بازخواست
 که نبود ترا شبهه و مثل و قرین
 چه باشد که حاکم شود مدعی
 رسد مژده از اکرم الاکرمین
 به درهای معنی ضمیر تو گنج
 شدی قابل بخشش و رحمت
 همه گفتگوی پسندیده شد
 شدی مستحق خلود بهشت
 در آن روضه با حور عین کن مقام
 حرامست بر تو عذاب جحیم
 که در جهل شد نقد عمرت تباہ
 به عرفان زن و عذری اندیشه کن
 شود معرفت عذر آزادیات
 ندارد کسی حد و یارای حرف
 گر الهامش این عذر القا کند
 که آید کرم خود بهانه طلب
 دمی از می معرفت کن به جام
 شوم کافر و دم ز ایمان زخم
 بود در گرفتاری آزادیم

تو هر چند بر جرم من شاهدهی
 تو عدلین فرموده‌ای در گواه
 اگر چون خودی هم بیاری رواست
 ولی می‌دهم من شهادت به این
 ضعیفی چو سازد بگو با قوی
 بیارد چو آن بنده عذر چنین
 که ای محرم عارف نکته سنج
 چو اقرار کردی تو بر وحدتم
 همه نکته‌های تو سنجیده شد
 به مزد همین عذرت از فعل زشت
 کنون بی تکلف به جنت خرام
 که داری چو ذهنی چنین مستقیم
 تو هم «خادم» ای عاقل روسیاه
 به عذر گنه معرفت پیشه کن
 که شاید ز عرفان رسد شادیات
 اگر چه در آن بارگاه شگرف
 ولیکن کرم، این تقاضا کند
 بلی از کرم این نباشد عجب
 بیاساقیا ای ترا من غلام
 که چون مست گردم به عرفان زخم
 شود بلکه گم کشتی هادیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



آگاهی‌هایی درباره امامزاده قاسم تجریش در یک نسخه خطی

امامزاده قاسم در تجریش یکی از امامزاده‌های شناخته شده و کهن این منطقه است که درباره آن در کتاب‌ها و همین‌طور برخی از وبسایت‌ها مقالاتی نوشته شده است. مقاله مستقلی هم در مجله فرهنگ مردم درباره امامزاده قاسم هست که در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. گفتنی است که مقاله مزبور از رساله حاضر استفاده نکرده است.

و اما رساله کوچکی حاوی هشت صفحه، شامل یک ستایش‌نامه منظوم از امامزاده قاسم است که گویا برای نوشتن روی دیوارهای اطراف بوده است. علاوه بر آن شامل کتیبه‌های آن امامزاده است.

من تاکنون خبری از اینکه این متن چاپ شده یا خیر ندارم، اما آن قدرها زیاد نبود که انتشار مجدد آن بر اساس این نسخه ضروری داشته باشد.

اما اشعار از شاعری با تخلص آزاد است این شعر بلند را در ستایش امامزاده قاسم سروده و از ابیات اخیر آن معلوم می‌شود که مربوط به سال ۱۳۰۳ و دوره‌ای است که تعمیراتی از سوی ناصرالدین شاه صورت گرفته است. این کار در اختیار امین السلطان بوده که از او در این اشعار یاد شده و حتی نام کوچک او علی اصغر هم آمده است. بیت اخیر آن ماده تاریخ بنای جدید است.

علاوه بر این، شاعر چندین کتیبه باقی مانده در امامزاده تا آن زمان را در ادامه این اشعار آورده است. در این مطالب که روی دو لنگه در و صندوق امامزاده بوده اسامی افرادی چند و نیز تاریخ‌هایی آمده که قابل توجه است.

بر اساس یکی از این کتیبه‌ها، کسی که فرمان ساختن این در را در قرن هشتم هجری داده «حسن بن علی عبدالقادر دربندی» است و کسی که آن را ساخته «محمود بن علی نجار لباسانی - لواسانی» است. تاریخ ساخته شدن در بر اساس همین کتیبه سال ۷۲۷ است.

کتیبه روی صندوق هم آمده که در معرفی صاحب قبر بر اساس شناختی است که آن زمان درباره وی وجود داشته است: «اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام هذا المرقد الشریف والمقبر المنیف، صلوات الله علی مشرفها، و هو سلطان المقربین و برهان المتقین و سلاله ائمة المعصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - قاسم بن حسن بن امیرالمومنین، و یعسوب الدین، و ابن عم رسول رب العالمین».

این صندوق تاریخ ۹۶۳ را از دوره طهماسب دارد و نام کسی که بانی آن بوده چنین است: تمام شد این مرقد منور معطر به سعی مشکور و اهتمام موفور حضرت عالیجاه حکومت و رفعت دستگاه کمال الدین شلیبیک [کذا] ابن جناب مغفرت پناه شاه قلی بیگ شار و شیخ‌لوزوالقدر، تحریر فی شهر جمادی الاخرة سنه ثلث ستین و تسعماه ۹۶۳.

کاتب این نوشته بر روی صندوق، «الله ویردی» است و کار ساخت صندوق را قطب‌الدین سیف و نجار معصوم بن سکند لباسانی انجام داده‌اند.

بدین ترتیب ما تعدادی اسم و تاریخ در این مجموعه داریم.

در پایان «محمدباقرخان ولد حاجی محمدباقرخان بیگلربیگی قاجار» نامه ای بدون نقطه گویا به امین السلطان نوشته تا اگر می خواهند این اشعار در دیواره های امامزاده نوشته شود، فرمانی در این باب صادر کنند. قسمتی از نامه بدون نقطه ابهام دارد که علامت سؤال گذاشته ام.

در هر حال این رساله چهار صفحه ای برای شناخت تاریخ این امامزاده جالب و اشعار نیز از نقطه نظر ادبی جالب است.

[متن اشعار]

دوش خوش سروشم گفت نکته ها به پنهانی
کای دلت شده تیره زین سراجچه فانی

تا کی اندرین دریا، همچو بوط زنی غوطه
شاهباز لاهوتی، در فضای جسمانی

بگذر از چهار ارکان، تا شوی سراسر جان
وانگهی عیان بینی، روی دلبر جانی

بی خبر در این مهدی، پای بسته شهدی
طفلی و سبک عهدی، ز امر و نهی رحمانی

خیز و ساغر لا را پرز می ز آلا کن
تا شوی تمام آگه، زین سرای ظلمانی

ساده باش در طاعت، خالص آی در خدمت
ورنه کی دهد سودت، این سواد قرآنی

نی کلام حق گویی، نی به راه حق پویی
آه از این سیه رویی، داد از این مسلمانی

می نمایمت راهی تا که یابی آگاهی
بر تو جمله مشکل ها، رو نهد به آسانی

در محبت ار مردی، یا که صاحب دردی
آل پاک احمد را می نما ثناخوانی

سبط ساقی کوثر، نور چشم پیغمبر
قاسم نکو منظر، شیشل شیریزدانی

باب ارشد او را، از ازل نمودستی
قاسم بهشت و نار، کردگار سبحانی

جدّ اطهر او را، ز امر داور بی چون
از ابد همی کرده است جبریل دربانی

این شهی است کز رفعت، انس و جن پی عزّت
روز و شب به درگاهش، می نهند پیشانی

آنکه در گه هیجا، شیر حق بود حقّا
صف شکن همی بوده، چون علی عمرانی

رو چو بر عدومی ساخت، هر که بود جان می باخت
در زمان همی می تاخت، رو به ملک ویرانی

هر که از دل و وز جان، دست زد ورا دامان
خوش بهشت جاویدان، بهر اوست ارزانی

و آن که از تولاّیش سربتافت وز رایش
روز کشف اسرار او، می خورد پشیمانی

دور مرقد والاش، صحن و گنبد اعلاش
یافت خوب و خوش تعمیر، زاهتمام سلطانی

راد ناصرالدین شاه، صاحب کلاه و کاه
آنکه تا جهان باشد او کند جهانبانی

داور سکندر فرّ، شاه آسمان افسر
داده خالقش یکسر، شوکت سلیمانی

بخشش و عطا ی او مهر و لطف های او
خاک را کند سرسبز، همچو ابر نیسانی

از درستی اتمام، وز محاسن انجام
شه امین سلطان را، ساخت بهر او بانی

آن امیر با تمکین نیک علی اصغر بین
نیست درخور مدحش پایه سخندانی

وان یگانه دوران، نزد داور ایران
باشد اولین دستور در امور دیوانی

بهر دولت و ملت، هر که هست در عسرت
آخرت و دنیا را، هر دو را شده دارا
کرده او ز حسن رای، جمع از پریشانی
این ز لطف شاهنشده، و آن ز فضل ربّانی
بهر سال تاریخش، گفت این سخن آزاد
داری آل ابراهیم، سعی کعبه ثانی ۱۳۰۳

در بالای دری که داخل روضه منوره و مرقد مطهر می شوی این شعر مسطور است:
هر کسی کو به ادب دست بدین در نهد
بی شک از پای درآید به زمین سربنهد
[متن کتیبه ها].

در پایین نوشته شده است:
افتتح یا مفتّح الابواب
به تو دارم امید در همه باب
در بالای تای [= لنگه] دیگر مسطور است:
فرماننده هذا الباب: حسن بن علی عبدالقادر دربندی
در پایین مسطور شده است:

«عمل محمود بن علی نجار لباسانی، به تاریخ سنه سبع و عشرين و سبعماه ۷۲۷»

آنچه در بالای صندوق مبارک به منبت کاری نوشته شده این است:
اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام: هذا المرقد الشريف والمقبر المنيف، صلوات الله علی
مشرفها، و هو سلطان المقرّبين وبرهان المتقين و سلالة ائمة المعصومين - صلوات الله عليهم اجمعين -
قاسم بن حسن بن امیر المؤمنین، و یعسوب الدین، و ابن عمّ رسول رب العالمین.

در پایین صندوق مسطور است:
هو العلیّ الکبیر، تمام شد این مرقد منور معطر به سعی مشکور و اهتمام موفور حضرت عالیجاه حکومت و
رفعت دستگاه کمال الدین شلیک ابن جناب مغفرت پناه شاه قلی بیگ شار و شیخولو ذوالقدر.
تحریر فی شهر جمادی الاخره سنه ثلث ستین و تسعماه ۹۶۳.

کتبه الله ویردی

تمام شد این مرقد به عمل قطب الدین سیف و نجار معصوم بن سکندر لباسانی.

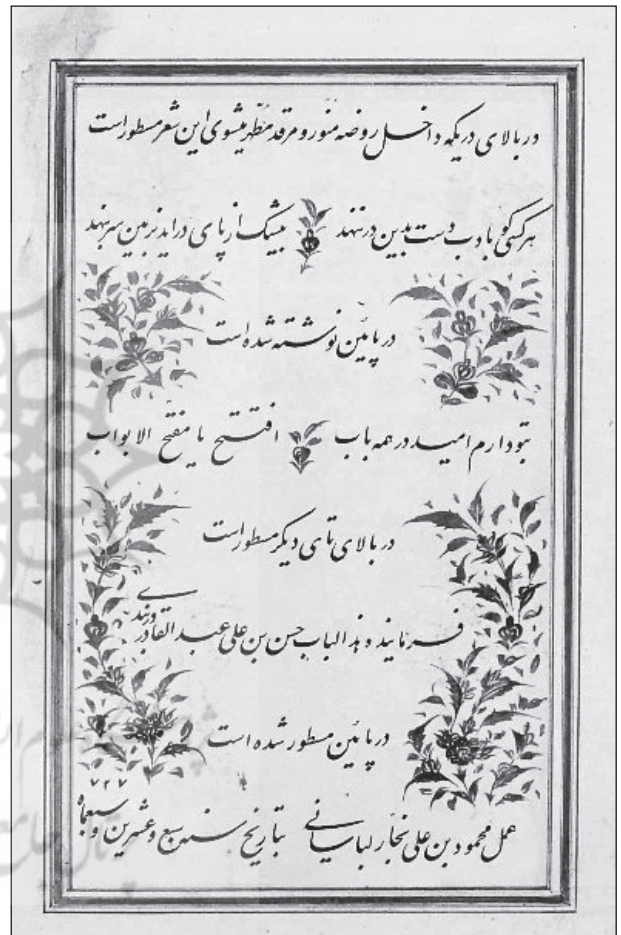
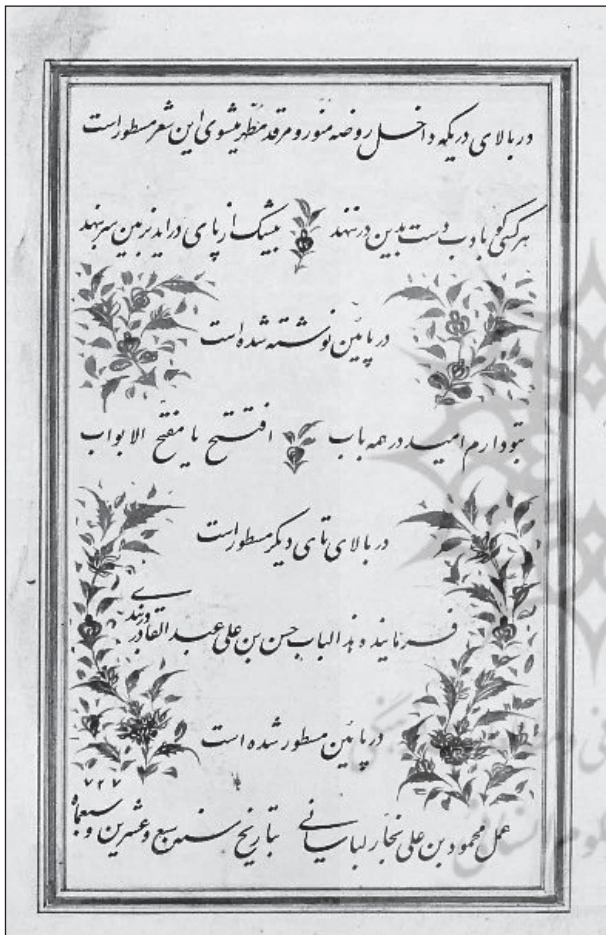
هو الودود

سرور صدور کرام، و مصدر امور ملک الملوک اسلام، همواره دعاء سحرگاه اهل دل او را مسرور و اله احد
مکاره دهر را دور دارد.

الحمد لله که کردگار، سرکار را اول سلسله اهل کمال، و مدار امر و کار ملک عادل کامل کامکار کرده، دائماً
سرگرم اساس عدل و داد، و اهل ممالک اسلام را در صدد وصول سود و حصول مراد هرامصار و محل در
سرّ و عمد امدح [؟] و محامد والا سائر، و احکام ملک مهر علائم را در ممالک دائر کرده، هر کس را که در
دل درد و در روگرد گیرد آمده، امطار مراحم و اسرار مکارم سرکار اعلا، درد او را دوا، و مهام او را روا کرده، مرا
دهرگم اسم و گم رسم و محروم وصول در درگاه سما آسا کرده، مگرگرم کردگار مددکار که همه سال و ماه،
در درگاه معلأ مکتز و اصل و علو محل دعاگورا حاصل گردد.

اگر صلاح دارد حکم صادر گردد که مدح ولد امام همام، در دور محل معهود مسطور گردد.

کتبه العبد المذنب محمد باقر خان ولد حاجی محمد باقر خان بیگلریگی قاجار

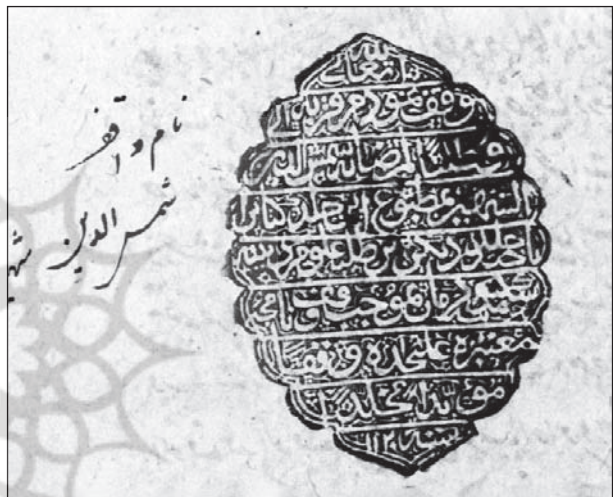


مهری برای وقف

مهری که پایین آمده، جالب است؛ از این جهت که نوعی وقف نامه را در یک مهر جای داده است. نظایر این باز هم هست. متن این مهر این است:

وقف نمودم قربة الی الله تعالی و طلبا لمرضاة شمس الدین الشهیر بمطبوع این جلد کتاب را با چند جلد دیگر بر طلبه علوم دینیة سکنه مدینه کرمان به موجب وقف نامچه معتبره علیحدہ و قفا موبدا مخلصدا. سنه ۱۱۲۰.

چنان که از تاریخ آخر آن به دست می آید این مهر از سال ۱۱۲۰ است و صدسال بعد از این، بلکه بیشتر این چاپ به ایران آمده است. چطور به ذهن اینها نرسیده که هر صفحه یک کتاب را می شود به همین شکل روی چوب درآورد و روی صدها کاغذ زد و بعد صحافی کرد و نوعی چاپ دستی را لااقل رواج داد؟



اشارت یک شاعر صوفی به حضور سپاه روس در ایران

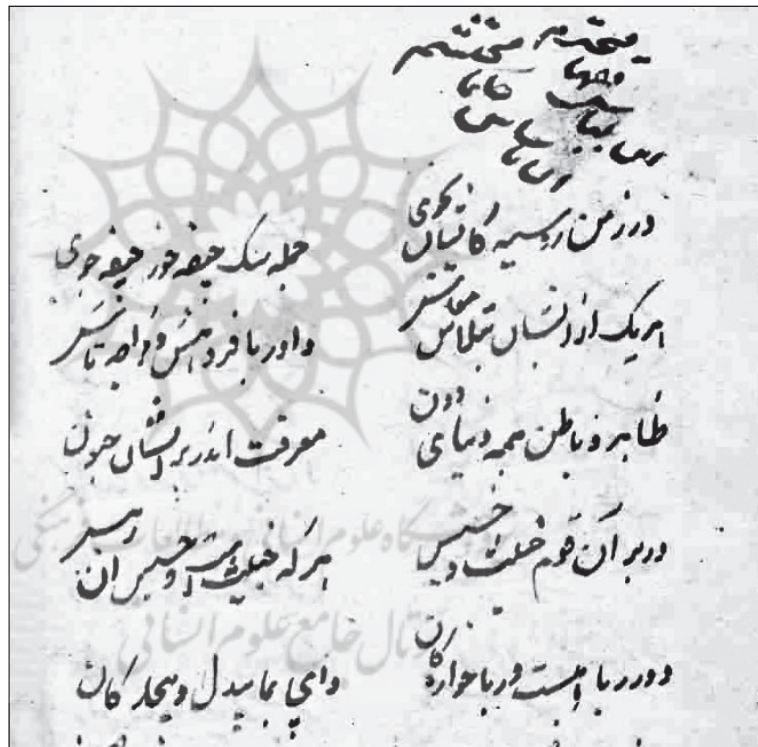
مجموعه شعری با عنوان مشرب عشاق الهی از سال ۱۲۳۵ ق در دست است که در قالب مثنوی و با شعری نه چندان قوی مباحثی را مطرح کرده است. گاهی اشارات تاریخی دارد، از آن جمله از برخی از چهره های سیاسی یاد می کند (فهرست دانشگاه، ص ۳۶۳۸، ذیل نسخه شماره ۴۶۹۳). اشارتی به فقها و جنگ های ایران و روسیه دارد. حقیقت، معنای دقیق سخن وی را متوجه نشدم. این قدر هست که نقد فقهاست؛ از آن نقدهای آتشینی که در جنگ میان صوفیه و فقیهان آن دوره، عادی جریان داشت، اما وصل کردن فقها به آمدن سپاه روسیه و اشاره به قاجاریه جای تعجب دارد. عجالتاً این ابیات را می آورم، شاید به کار کسی بیاید. این ابیات در صفحه ۶۱ - ۶۴ این نسخه آمده است:

با یکی از عارف ایمانیان
آید و گردند فقیهان غمین
کز سخن خام و نسخته خموش

ملحدکی گفت ز ایرانیان
کی سپه روس به ایران زمین
گفت به او عارف با عقل و هوش

او پی حق، نه ز پی رونق است
 جان به لبش آمده خود این طلب
 هست بسی داور دانش گرای
 پهلو دلدار و جوانمرد و یل
 در بن هر ریشه زده تیشه ای
 هم به خدا و به نبی اعتقاد
 یافته از مکر، چه فرو شکوه
 آن به لباس حکما محتشم
 جمله سگ جیفه خور جیفه جوی
 داور با فرو هُش و خواجه تاش
 معرفت اندر برایشان جنون
 هرکه خبیث است و خسیس آن رئیس
 وای به ما بیدل و بیچارگان

کز فقها هر که ز اهل حق است
 در پی دنیا است همه دین طلب
 زان که ز قاجاریه، کز عقل و رای
 با همه تزویر و ریا و حیل
 عارف و آگاه ز هر پیشه‌ای
 معرفتی داشته شان در نهاد
 در زمن دولتشان این گروه
 این به لباس فقها محترم
 در زمن روسیه کایشان نجوی
 هر یک از ایشان به تلاش معاش
 ظاهر و باطن همه دنیای دون
 در بر آن قوم خبیث خسیس
 دور ربا هست و ربا خوارگان



جنگ اخباری - اصولی در شعر صدر الممالک اردبیلی (م ۱۲۷۱ق)

جدال اخباری‌گری و اصول‌گرایی در چندین نوبت در تاریخ تفکر شیعی بالا گرفته و هر بار نیروی زیادی از عالمان و فقیهان صرف مبارزه فکری با گروه مقابل شده است. این جدال، در درون خود، سبب برآمدن افکار و آثار و آراء جدیدی هم شده و مکاتب تازه‌ای را به خصوص در فقه شیعه پدید آورده است. بخش مهمی از این جدال در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری، عطف به کارهایی که در دوره صفویه در این باره شده

بود (و آن هم از محمدامین استرآبادی م ۱۰۳۶ آغاز شده بود) بالا گرفت. موقعیت جغرافیایی این جدال، هم در عراق و هم در ایران بود.

در حاشیه جدال اخباری‌گری و اصول‌گرایی، جنگ صوفیان و فقیهان نیز در جریان بود و به‌واقع، فقیهان، همزمان می‌بایست در دو جبهه نبرد می‌کردند. بماند که جبهه سومی هم گاه در تقابل با شماری از فلاسفه برای فقیهان وجود داشت و این علاوه بر جریان‌های ترکیبی از اخباری‌گری و صوفی‌گری با تمایلات تازه‌ای بود که تحت عنوان شیخیه و بابیه و حتی جریان میرزا محمد اخباری پدید آمد که فرد اخیر جدای از تمایلات اخباری، خود یک جریان فکری مستقلی را تأسیس کرد.

داستان این جدال‌های فکری در قرن سیزدهم، بسیار طولانی است و منابع زیادی همچنان به صورت مخطوط وجود دارد که می‌تواند روشن‌گر این منازعات فکری باشد. این جدال‌ها وقتی با سیاست شاهان قاجار یا برخی از امرای مهم و قدرتمند آنها ترکیب می‌شد، می‌توانست موجب مسائل تازه‌ای باشد که خود آن حکایتی است. برخی از شاهان قاجاری و شاهزادگان، مدافع صوفیه، برخی همراه با اخباری‌ها و شماری که این جریان غالب بود، به دلیل نفوذ فقیهان در جامع، با آنان همراهی می‌کردند.

مهم‌ترین ویژگی فقیهان، اجتهاد بود که غالب در فقه خود را نشان می‌داد و زمینه نوعی نشاط و تنوع فکری را در این حوزه فراهم کرده بود. برخی از بزرگ‌ترین فقیهان قرن سیزدهم، میرزای قمی، کاشف الغطاء، سید محمد مجاهد، سید علی طباطبائی و عالمان دیگری بودند که به نوعی با مسائل ایران هم مرتبط بودند. در همین دوره شماری از سران صوفیه در غرب ایران، دارای نفوذی فوق‌العاده بوده و این نفوذ گاه تا تهران و دربار محمدشاه هم کشیده می‌شد. پیش از آن در عهد فتحعلی‌شاه و فرزندش نایب‌السلطنه عباس میرزا نیز این نفوذ دیده می‌شد. به هر روی، منبع این جدال‌ها، صرف نظر از آن مقدار که چاپ شده، همچنان خطی است، اما شگفت که از همین چاپی‌ها هم درست استفاده نشده و کمتر برای روشن کردن این منازعات از آنها بهره برده شده است.

این روزها گذرم به دیوان صدرالممالک اردبیلی افتاد که دل بسته صوفیه بوده و شرح حال و مسائلی از زندگی‌اش در منابع مختلف آمده است. دیوان او مشتمل بر بخشی از مطالبی است که به داستان اخباری - اصولی مربوط بوده و اشعاری مفصل علیه اجتهاد دارد. صدرالممالک در اصفهان به جرگه صوفیان پیوست و تابعیت از حسینعلی شاه (م ۱۲۳۴) را پذیرفت. پس از آن مدتی عباس میرزا او را به عنوان معلم فرزندش گماشت. در دوره محمدشاه نیز موقعیت وی استوار بود، اما امیرکبیر او را به عراق عرب تبعید کرد. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه ناصرالدین شاه به سلطنت رسید و او اجازه بازگشت یافت، اما در نیمه‌راه به سال ۱۲۷۱ ق درگذشت.

عنوان «صدر» برای وی به دلیل پیشنهاد صدارت به وی بوده که او نپذیرفته، اما این لقب روی او مانده است. به‌رغم اینکه او پیش از این طعن می‌شد، پس از پیشنهاد صدارت و توجهی که عباس میرزا به او کرد، در تبریز مورد احترام واقع شد و او به شوخی می‌گفت یکی از مطهرات در اسلام، همین «صدارت» است!

دیوان صدرالممالک اردبیلی به سال ۱۳۵۲ ش با مقدمه جواد نوربخش منتشر شده و آنچه مورد نظر است، اشعاری است که وی علیه «اجتهاد» دارد. اشعار موجود در دیوان وی غالباً بسان دواوین دیگر مشایخ صوفیه، به مسائل شیعی و همین‌طور جنبه‌های خاص فرقه‌ای و مسائل تربیتی به روش صوفیان سروده شده است، اما این بخش به طور خاص درباره اجتهاد و نفی آن است.

دلیل ارائه آن در اینجا بیشتر از آن رو است که با ادبیات این دوره آشنا شده و توجه داشته باشیم که گاه در میان دواوین، از این دست مطالب نیز وجود دارد که می‌تواند در شناخت جریان‌های فکری این دوره به ما کمک کند.

از نظر محتوا به رغم آنکه سبک بحث شاعرانه است، اما کوشیده است تا «اجتهاد» را عامل اصلی در انحراف امت دانسته و بر پایه آنچه اغلب اهل سنت، در توجیه خطاهای صدر اول مطرح می‌کنند که «اجتهد و اخطأ» بگوید که اساساً این مفتوح بودن باب اجتهاد است که زمینه آن انحرافات را فراهم کرده است. وی در این اشعار، تغییر در آراء مجتهدان نسبت به یک مسئله را مورد تمسخر قرار داده و حیرت و بهت زدگی آنها را در صدور فتوا و تغییری که در آن می‌دهند مورد طعنه قرار داده است. همچنین در بخشی دیگر، طرح بحث انسداد باب علم و عمل به ظن را که در مکتب اصولی‌های این دوره، متأثر از مکتب وحید بهبهانی سخت رایج شده بود، مورد حمله قرار داده است.

مسئله امروز ما می‌دانیم که پیشرفت کار مجتهدان در این دوره که به دنبال انقلاب معرفتی وحید بهبهانی پیش آمد، عامل مهمی در تحولات فکری دوره اخیر در تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی بوده است.

در این میان این نکته جالب است که یک صوفی با اخباری‌گری کنار آمده و به نقد مکتب اصولی و مبانی آن پرداخته است. علاوه بر قرابت‌های فکری که ممکن است در این میانه باشد، مهم آن است که در صحنه عمل، مجتهدان، هم‌زمان با اخباری‌ها و صوفیان مبارزه می‌کردند و این خود به خود آنها را به همدیگر نزدیک می‌کرد.

اشعار صدر الممالک

در بیان اجتهاد بی عصمت و کلام معجز نظام امیر المؤمنین (علیه السلام) که در نهج البلاغه ایراد فرموده‌اند:

حق و باطل می‌کنند از هم جدا
می‌نشانند مسند خیرالبشر
در سقیفه حکم عاشورا کند
گه فلان و گاه بهمان آورد
حیدر! ای شیر خدا آرام گیر
لب فروبند و سراپا گوش باش
ملت و دین نبی بر هم مزین
آنچه می‌کردی مکن در راه دین
تو مگو که من وصی مطلقم
تو مگو من هرچه گویم صادقم
نعمت حقم برای هرامم
بوده‌ام نفس نبی مؤتمن
آنچه بود اندر غدیر خم مگو
شرط باشد در وصی عصمت مگو
اجتهاد ما جدا عصمت جدا
از کجا معصوم باشند از کجا
برزند تا کار گردد منتظم
پرچم او بگذرد از هند و سند

اجتهاد است آنکه در راه خدا
اجتهاد است آنکه بوبکر و عمر
اجتهاد است آنکه او شورا کند
اجتهاد است آنکه عثمان آورد
اجتهاد است آنکه گوید ای امیر
در کنار خود برو خاموش باش
از خدا و از خدایی دم مزن
تو مگو هستم امیر المؤمنین
تو مگو من بر حقم من با حقم
تو مگو که من کلام ناطقم
تو مگو من آیه اتممت أم
تو مگو من باب علمم یا که من
زین فضایل هیچ با مردم مگو
الغرض از مذهب و ملت مگو
اجتهاد است این ایا شیر خدا
اجتهاد است آنکه گوید انبیا
اجتهاد است آنکه تا حیدر علم
یک علم بنده برای پور هند

شد دلیل قاسطین و مارقین
در جهاد آید پی ترویج دین
چست و چابک بر جمل محمل نهد
حمله کن بر شمشیر حق شمشیرزن
صلح باید کردندت ای مؤتمن
واجب آمد قتل تو ای نور عین
سرباید دادنت ای جان جان
اجتهاد است آنکه خون خواری کند
خون بگریاند زمین و آسمان
امت احمد کند هر یک به اسم
حجّت و برهان هر یک اجتهاد
این تعارض این تناقض تا ابد
از چه از آن اجتهاد ذوفنون
چشم بند است و طلسم است اجتهاد
خود گهی حق و گهی باطل بود
من ندانم چون شود میزان غیر

اجتهاد است آنکه اندر راه دین
اجتهاد است آنکه امّ المؤمنین
لشکر و اسباب کارش می دهد
گودش مردانه شوای شیر زن
اجتهاد است آنکه گوید یا حسن
اجتهاد است آنکه گوید یا حسین
ای شهنشاه جوانان جنان
اجتهاد است آنکه خون جاری کند
اجتهاد است آنکه تا آخر زمان
اجتهاد است آنکه هفتاد و سه قسم
جمله ضدّ یکدگر در اعتقاد
هر یکی گوید که حق با من بود
در اصول و در فروع آن فزون
من نمی دانم چه قسم است اجتهاد
فارق حق است و باطل ای ولد
آنکه میزانی ندارد خود به سیر

در ادامه اشعاری نقد نظریات مجتهدان اصولی در باب انسداد باب علم و عمل به ظن دارد که تحت عنوان «اشاره به معتقدین انسداد باب علم و وجوب عمل به ظن ایشان» چنین می سراید:

از تکالیف خدا هم نیست بد
اسم او را اجتهاد آورده ام
باز اندر ظنّ باطل مانده ای
کعبه در بطحا، تو صحرا می روی
دیگران را نیز می گویی بی
اندر آن صحرای پرخوف و تعب
گردت و جمع آمده همچون رمه
لیک از تو می نیاید رهبری
راه دان است و خبیر است و علیم
نی چومردان بلکه چون زن می روی
کار ناید آن ظنون شاخ شاخ
تو ظنون خویش را بگرفته دُم
دست شان در دُم تو لایشعرون
حاجیان در عُسرتند و در حرج
هین برآیید ای گروه حق پرست
در میان خارها و سنگها
مانده در صحرای گرم و پرشرر
دشت و صحرا جملگی آتشکده
حاجیان و اشتران گشته تلف
نیم جانی باشدش آن هم به لب

گوید او چون باب علمم بسته شد
از مظنه فتح بابی کرده ام
ظنّ لایغنی من الحق خوانده ای
ظنّ باطل حق نباشد ای غوی
می روی صحرای بی آب و گیا
می بری جمع پریشان در طلب
طالب جوینای کعبه آن همه
تا قلاووزی کنی حششان بری
رهبر هر راه ای مرد سلیم
خود تو می دانی که با ظن می روی
اندر آن صحرای صعب و سنگلاخ
کاروان وامانده و ره کرده گم
تو ز دُم آن ظنون و آن قرون
هین و هین تا نگذرد هنگام حج
تو همی گویی که این سوراخ است
می بری آن قوم را فوسنگها
نی اثر بینی ز کعبه نی خبر
تابش خور اندر آن صحرا زده
آب ناپیدا نه نان و نه علف
هر که مانده زان گروه حج طلب

تو نشسته در میان سنگلاخ
 می‌زنی بانگ ای بلال مؤتمن
 زود زود این بارها آن سو پرید
 آنچه کردم از کتب من منتخب
 جمله برستم یکی بار تمام
 جلد من لایحضر و حبل المتین
 جلد استبصار و جلدی از بحار
 تاره کعبه کنم پیدا به ظن
 جمع کردی آن کتب در دور خود
 مجتهد ترسیده در سنگر شده
 کشتی طوفانی بی‌ناخدا
 هی ورق بشماری و برهم زنی
 روشنی حاصل نشد در سال و ماه
 این زمان که روز روشن شد چو شب
 چون شمردی آن ورق‌ها سربسر
 کالبشاره راه پیدا کرده‌ام
 اجتهاد کهنه گرسودی نداد
 از برای مجتهد عیبی مجو
 آن تجدد چون دلیل آمد به دست
 ای مقلد رای من شد منصرف
 ای جماعت این طرف بوده است حج
 لیک چون از اجتهاد آمد عذاب
 پیش از این دیگر توقف نارواست
 زود برخیزید زود ای حاجیان
 باز اشر شد قطار اندر قطار
 باز درجنبید اشتر هم فرس
 باز از نورهنما شد اجتهاد
 باز او بگرفت دم آن ظنون
 یوم ندعوا کل قوم بالامام
 گام بردار ای امام ذوفنون
 بوی خون می‌آید از صحرا و دشت
 جز صدای غول اندر گوش ما
 از توهم گاهی صدایی می‌رسد
 ما نمی‌دانیم غولی تو و یا
 ما نمی‌دانیم یارب جان غول
 ما نمی‌دانیم یا رب آن ظنون
 این قدر دانیم این ره راه نیست
 خون ما جاری شده در سنگ خاک
 این شب تاریک و این دشت مهول
 این امام بی‌فروع و بی‌اصول

سنگ سوزنده شترها را مناخ
 بانگ برزن جوهر و توفیق من
 زود آن بار کتب پیش آورید
 در سفرها حمل کردم با تعب
 از برای این چنین روز ای غلام
 کافی و تهذیب آن اکمال دین
 غیر از آنها هر چه باشد هم بیار
 اجتهاد نو بیاید نی کهن
 همچو سنگر از برای روز بد
 کشتی حجّاج را لنگر شده
 ناخدا در سنگر از کشتی جدا
 آن کتب را تا بیابی روشنی
 ای سیه دل زان ورقه‌های سیاه
 روشنی جویی از آنها ای عجب
 آمدی روشن تر از شمس و قمر
 اجتهاد تازه‌ای آورده‌ام
 اجتهاد تازه‌ام راهی گشاد
 این تجدد باشد اندر رأی او
 ای مقلد مجتهد را جایز است
 این طرف باید شدن نی آن طرف
 آن طرف ما در عذاب و در حرج
 در قیامت می‌دهد چندین صواب
 وقت حجّ است و سفر سوی خداست
 بار بریندید قوم نیم جان
 باز آمد رهروان را وقت کار
 باز بر اشر حلدی خوان شد جرس
 باز آن نو مجتهد پیش افتاد
 قوم در دنبال او لایشعرون
 ای امام تیزرو بردار گام
 این منازل باز دارد بوی خون
 از صدای غول یاران یاهو گشت
 می‌نیاید ای امام رهنما
 مشتهه گردد به ما ای معتمد
 غول باشد تو ای فخرکیا
 از ازل در جان تو دارد حلول
 از دل تو غول می‌آرد برون
 زیر هر سنگی در این ره رهنی است
 این بدن‌ها از مغیلان چاک چاک
 این ره بیراهه و این بانگ غول
 هر دمی از رأی خود دارد نکول

شبهه‌ای دارم قوی در مسئله آمدای یاران دلیم شد علیل شک آمد ظن من از من ر بود وهم هم زایل شد از من خود به خود پای من چوبین و ره بالا و پست تا تراشم پای دیگر از عدم وای تو وای این مقلدهای تو تا که صبحی از افق گردد دمان سر برون آرد ز مشرق آفتاب راه کعبه از کتب پیدا کند از قضا زنده بماند تا صبح طوف کعبه کی کند یوم القیام

باز می‌گوید من اندر دل هله باز می‌گوید تعارض در دلیل باز می‌گوید دلیم ظن بود باز می‌گوید که شکم وهم شد باز می‌گوید که دستم خالی است آن هم اشکسته شد و بی پا شدم تا تراشی چوب گردد پای تو هان دهان ای کاروان برجا بمان تا ز تأثیر دعای مستجاب تا که او بار کتب را وا کند گر کسی از این گروه بی فلاح راه کعبه طی کند با این امام

میرزای شیرازی و پاسخ پرسشی درباره صحن حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

سؤال و جواب‌های فقهی از مراجع بزرگ در طول زمان از قرن‌های شش و هفت به بعد تاکنون که این رویه مرسوم شده، منبع مهمی برای تاریخ تحولات اجتماعی است. امروز مجموعه‌ای از سؤال و جواب‌ها از میرزای شیرازی را می‌دیدم. نمونه زیر در آن بود. ظاهراً در صحن حضرت عبدالعظیم نه‌ری جاری و حوضی ساخته شده است، در حالی که آنجا قبلاً محل قبور مسلمانان بوده است. سؤال‌کننده در این باره سؤال کرده و گویی خواسته است از میرزا فتوایی علیه این کار بگیرد، اما میرزا با ظرافت این کار را تأیید کرده و آن را به مصلحت مسلمانان دانسته و توضیحاتی داده که جالب است. این نمونه علاوه بر اینکه ما را در جریان گوشه‌ای از تاریخ مزار عبدالعظیم حسنی می‌گذارد، نوع نگاه میرزای شیرازی را هم نشان می‌دهد. (نسخه ۱۴۳۷۱ مجلس، فریم ۱۷)

سؤال: زمین قبرستان را تغییر می‌دهند، نهر آب غصبی یا غیر غصبی در او جاری می‌کنند، در آن نهر وضو ساختن یا غسل کردن چه حالت دارد؟ آب غصبی یا غیر غصبی در هر یک تکلیف علاحده است یا نه؟ مثلاً در صحن عبدالعظیم، محل قبر مسلمانان است. در آنجا نهری یا حوضی احداث [می] نمایند. در آن نهر، گاهی آب غصب داخل می‌شود، گاهی آب مباح، وضو ساختن یا غسل کردن چه حالت دارد؟

جواب: چون محل حاجت صحن شریف امامزاده لازم‌التعظیم حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) است، اگر چنانچه صحن شریف از مرفاق بقعه شریفه بوده است که معلوم نیست نهر در آن جاری نمودن عیبی داشته باشد، بلکه حسنی داشته، و اگر معلوم نیست محققاً که وقف بوده به جهت مقبره، حال که چنین شده به حسب ظاهر رفع آن ممکن

نست در آنجا نهری یا حوضی احداث نمائید در آن
نهری یا حوضی آب غصب داخل نشود مگر آنکه آب غصب
ساختن یا غسل کردن چه حالت دارد جواب چون
محل حاجت صحن شریف امامزاده لازم‌التعظیم حضرت
عبدالعظیم علیه السلام است اگر چنانچه صحن شریف این مرفاق
بقعه شریفه بوده است که معلوم نیست نهر در آن جاری
نمودن عیبی داشته باشد حسنی داشته و اگر معلوم است
محققاً که وقف بوده به جهت مقبره حال که چنین شده

نیست، بعید نیست که نشستن در آنجا و وضوگرفتن ضرر نداشته باشد. لیکن آب وضو باید مباح باشد شرعاً، و اگرچه به اذن عام شرعی مثل انهار کبار که سیره براستعمال آنها در مثل شرب و وضوجاریست باشد و بغیر مباح خالص، چه همه اش مغضوب باشد و چه مخلوط به مغضوب باشد، نه جایز است و نه صحیح. والله تعالی العالم.

آب لوله‌کشی و تجدیدنظر در مسائل طهارت و نجاست

با آمدن آب لوله‌کشی در خانه‌ها و حمام‌ها و نصب شیرآب، برای مردم که سابقاً از آب کرو به خصوص حوض‌های بزرگ استفاده می‌کردند، شبهاتی و سؤالاتی مطرح شد که از میانه قرن سیزدهم هجری به تدریج از مراجع تقلید سؤال می‌شده است. آقای توکلی طریقی در این باره نوشته‌ای دارد که در ایران نامه سال ۸۷ منتشر شده است. وی در آنجا رابطه میان بهداشت فقہی قدیم با تحولات جدید در پزشکی و امر بهداشت و تغییراتی که به تدریج در سطح فقہ روی داد را مورد بحث قرار داده است. عجلتاً در میان استفتائات میرزای شیرازی دو مورد را نقل می‌کنم:

سؤال: تالابی است در بعضی بلاد، تقریباً به فاصله سه فرسخ و از حیثیت طول و عرض شاید قریب سه و یا چهار فرسخ بوده باشد، و از قراری که می‌گویند چشمه هم در آن تالاب هست، و تخمیناً به قدر ده فرسنگ آب در یک لوله آهنی آورده‌اند تا نزدیک شهر. در آنجا منقسم می‌شود در لوله‌های آهنی کوچک به قدر لوله آفتابه یا زیادتر، یا کمتر به تفاوت... و چون تالاب مشرف و مسلط است بر شهر، این آب به اختیار خود می‌رود به مرتبه‌های [طبقات ساختمان] چهارم یا پنجم بلکه تا ششم. با وجود این صور، ظرفی را در زیر آب بگذارند و چیز متنجس در آن ظرف بشویند پاک می‌شود یا نه، و بر فرض آن که پاک بشود، آب هم نجس نشود، خود آب حکم کز دارد یا حکم آب جاری؟ آنچه مسأله است مرقوم فرمایید.

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم: متنجس پاک می‌شود و آب نجس نمی‌شود مادام که متصل است و حکمش حکم کز است و الله تعالی العالم.

یک سؤال دیگر این است:

مسأله: در بلد بعضی حمامها در دهان، شیر دارند. از دهان شیر، آب می‌ریزد به زمین نجس، ولی به دهان شیر متصل است. آب جمع شده پاکست یا نه؟
جواب: پاک است مادام که متصل است.

چنان‌که آشکار است، این موارد، در چارچوب همان مبحث فقہی است، اما به تدریج زمینه بحث بازتر شد تا روزگاری که دو امر بهداشت فقہی و علمی سعی کردند به هم نزدیک‌تر شوند. کتاب مطهرات در اسلام بازرگان، یک نمونه از این تلاش‌ها برای نزدیک کردن اینها بود. آثار متعدد دیگری هم اواخر قاجار و دوران پهلوی نوشته شد.

با صل شرعست لیکن احوط صنع ذالک فقیر بر غیر سید است ^{و الله اعلم}
 العالم ^{مسئله} تالاب است در بعضی بلاد فقریاً بقا صید
 شتر مرغ و این حیثیت طول و عرض شاید قریب است و
 یا چهار فرسخ بوده باشد و از قراه که میگویند چشمه هم در آن
 تالاب هست و تخمیناً بقدر مرده فرسنگ آب در یک لوله
 آهنی آورده اند یا نزدیک شهر و در آنجا منقح سیف
 در لوله آهنی کوچک بقدر لوله آفتاب یا زیادتر یا کمتر تنفات
 میکنند چون تالاب مشرق و مستطط است بر شهر این آب
 با اختیار خود میرود بر تنهای چهارم یا پنجم بلکه تا ششم با وجود
 این صور ظرف را در زیر آب بگذارند و چیزی متنجس در آن نرود
 بشویند یا بشویند و بر فرض اولی که پارت بشود آب هم نجس
 نشود خود آب حکم کرد و اما حکم آب جابری آنچه حکم مسئله است
 مرقوم خواهد بود **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم متنجس یا ^{بشود}
 و آب نجس نمیشود مادام که متصل است و حکمش حکم کثرت
 و الله اعلم العالم ^{مسئله} مزید دو دختر دارد هر یک ^ی